

به یاد فرهاد به یاد او که دلش از تاریکی ها خسته شده بود ...

afayyazb@hotmail.com علی فیاض

جمعه وقت رفتنه موسم دل کننده ...
جمعه ها غم دیگه بیداد می کنه ...
شنبه روز بدی بود ، روز بی حوصلگی روز خوبی که می شد غزلی تازه بگی ...

فرهاد نیز رفت . در روز جمعه هم رفت . او خود پیش از این به ما این هشدار را داده بود که «جمعه وقت رفتنه» ... و چقدر برای جمعه ها آواز خواند . درست همانگونه که شنبه برایش روز بدی بود . شنبه بی که اکنون برای ما روز بدی شده است . روز شنیدن یک خبر ناخوشایند . روز شنیدن خبر مرگ فرهاد .

وقتی که این خبر را بر روی سایت ها دیدم . بد جوری دلم گرفت . آخر مگه نه اینکه ، فریدون فروغی ، به گونه بی ناپاورانه ، یک سال پیش رفته بود . و حالا ، دیگر هیچ کس انتظار نداشت فرهاد نیز به این زودی برود . دلمان را خوش کرده بودیم که این یکی لااقل مانده است . به خود امید می دادیم که از شر بیماری اش خلاص می شود و باز هم برای نسل ما و نسل در راه خواهد خواند . تا ما در عرصه موسیقی نیز کسی را داشته باشیم که او را به رخ نسل بعد از انقلاب بکشیم . اما ... دریغ که او جهان بی فروغی را تحمل نکرد و رفت .

رفت تا به همه فرزندانگانی رفته این مرز و بوم بپیوندد . همچنان که به فاصله کوتاهی پیش از او فروغی نیز رفته بود . و یا چندی پیش از او که مازیار هم رفته بود . خواننده هایی که برای «ما» می خواندند . و برای نسل ما . نسلی که به خواننده هایی که فقط به نام و نان خویش دل بسته بودند ، دل خوش نکرده بود . نسلی که در جستجوی فهم و دانشی فراتر از شعرها و ترانه های روزمره آن روزها بود . نسلی که دلش برای همه ماهی های بی گناه دریاها ، کبوترهای رها و گنجشک های بی پناه و زیبای اشی مشی می سوخت . نسلی که جمعه ها را جور دیگری می دید و شنبه ها واقعا برایش روزهای بدی بودند . (۱)

آری آنها خواننده هایی بودند که برای این «ما» شعر انتخاب می کردند . خواننده هایی که فقط برای دل خودشان نمی خواندند . و یا برای عشق شخصی شان ، و یا برای دغدغه های عاشقانه نسل الینه شده آن روزها . منظورم این نیست که خواندن برای عشق و دوست داشتن چیز بدی باشد ... نه . بر عکس عشق و دوست داشتن ، احساسی است مقدس ، زیبا ، رؤیایی ، طبیعی و انسانی . اما این را نیز می دانیم که این همه زندگی نیست . سال هاست که متفکران ، اندیشمندان ، روشنفکران و مبارزان انسان دوست ، همه هستی خویش را در کف اخلاص نهاده اند تا عشق به انسان را تشریح کنند و گستردگی دامنه آن را . نه فقط عشق به معشوق فردی و خصوصی ، که عشق به هم نوع نیز . عشق به کسانی و چیزهایی که جو حاکم تلاش می کرد تا به فراموشی دچار شوند ؛ عشق به آزادی ، عشق به عدالت و عشق به رهایی انسان از هر نوع بند و قیدی . و خلق انسانی نو ، انسانی رها شده از هر نوع استثمار ...

من به ندرت در مقابل افراد دارای نام و نشان سر تعظیم فرود آورده ام . نه اینکه اصلا سر تعظیم فرود نیاورده باشم . چه ، اگر غیر از این باشد ، جز تسلط خود خواهی بر روح و جان آدمی ، نام دیگری نمی توان بر آن نهاد . اما ، آن خودخواهی عظیم بشری را نیز از همان زمانی که چشم به جهان گشودم با خود داشته ام . خود خواهی بی که به گفته دکتر شریعتی : « یک خودخواهی عظیم انقلابی است که معجزه ذکر است ، زاده کشف بندگی فروتنانه خویشتن خدایی انسان است . اگر انسان به یاد می آورد که روح خدا در او خانه دارد ... » آری اگر به یاد می آورد ، آنگاه خودخواهی اش چنان اوج می گرفت که در مقابل قدرتمندترین ، و مشهورترین غول های زمینی ، هیچگاه سر خم نمی کرد . اما ، اینها همه بدان معنی نیستند که انسان در مقابل زیبایی ، انسانیت و عشق به هم نوع سر خم نکند . و به تعظیم و تکریم نپردازد .

درست به همین دلایل هم هست که در مقابل آواز فرهاد و فروغی ، هیچگاه نتوانستم مقاومت کنم و آنها را نیز همچون دیگر خواننده های بی هدف و بی جهت در یک صف قرار دهم . چرا که آنان چیز دیگری می خواندند . و برای کسان دیگری . کسانی که هیچگاه کسی برای آنها نمی خواند . کسانی که اصلا برای خیلی از خوانندگان و «هنرمندان» مطرح نبودند . البته این هم طبیعی است که انسان در دوران نوجوانی و جوانی علائق و دلبستگی هایی پیدا می کند که معمولا تا آخر عمر او را رها نمی کنند . و البته این به خودی خود ، چندان هم مهم نیست . مهم این است که انسان چه چیزی و چه جبهتی و چه سمت و سویی را انتخاب می کند . و از این بابت من چقدر خوشحالم که فرهاد را دوست داشتم و فروغی را . خواننده هایی که اشعار ترانه هایشان مضمونی اجتماعی و سیاسی را به شنونده منتقل می کردند . خواننده هایی که در آن روزهای اندیویدوالیستی ، کلکتیویستی می اندیشیدند و نه فقط برای مردم ، که به خاطر مردم آواز می خواندند . به خاطر نسلی که در زیر فشارهای روزمره سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ، به مقاومت ، مبارزه و تلاشی دگرگون ساز می پرداختند . آنها هیچ گاه سعی نکردند با خواندن ترانه های بازاری و صرفا عاشقانه ، جوانان را از مسیری که به اندیشیدن ختم می شد ، دور سازند . آری مضمون ترانه های آنان همه حکایت از عشق و علاقه آنان به هم نوع دارد . به انسانی که تشنه محبت است و از بی عدالتی رنج می برد . آنان پا به پای نیازهای اجتماعی و درد و رنج های توده های مردم ، شعرهایی را برای ترانه هایشان برگزیدند که بازگوی رنج ها و نیازهای آن نسل بودند . آنها برای میهن و مردمشان می خواندند . به خاطر «بوی عیدی و بوی توپ . و بوی اسکناس تا نخورده لای کتاب» (۲) ، که آرزوی همه ی بچه های محروم و فقیر این سرزمین بود و هست . درست به همان گونه که بهترین ترانه هایشان را برای ایران می خواندند . « ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم » ...

درست همان گونه که زنده یاد مازیار برای وطنش می خواند :

وطن ای عزیزترینم دل من تنگه برات گریه من غریب یه جور آهنگه برات
حق نبود که این روزا تو رو تنها بذارم خود من اینجا باشم دلم و جا بذارم
و برای کبوترها و ماهی های عاشق ...

اشعار و ترانه هایی که خوانندگان و شاعران آنها را ، به عارف ها و شجریان ها و در نهایت به تاریخ ادبیات و شعر و موسیقی این سرزمین همیشه در بند ، متصل می سازد . خوانندگانی با ترانه هایی برای جوانان شهید و مبارز «وطن» :

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده

و فرهاد خواننده یی از این نوع بود . خواننده یی که همراه و همگام با زنده یاد فریدون فروغی گشاینده راهی نو در موسیقی آن روزها بودند . راهی که مسلما رهروان شایسته خود را باز خواهد یافت ، و به جامعه ما فرهاد ها و فروغی های دیگری را تقدیم خواهد نمود ؛ حتی اگر ملایان نخواهند .

فرهاد در وطن ماند ، هر چند که در خارج از وطن بدرود حیات گفت . اما او برای وطن زیست . و برای وطن مرد . چرا که او علیرغم خواستش (۳) هیچگاه موفق نشد «وطنش را همچون بنفشه ها با

خود ببرد هر کجا که خواست». آرزویی که بدون شک خواست بیشتر ما نیز بود و هست. آرزویی که دست نیافتنی است. آرزویی که اکنون عکس آن عمل شده است. چرا که ما خود، بدون اینکه بخواهیم، تبدیل به بنفشه‌هایی شده‌ایم که هر کجا که «ناخواسته»، خواسته‌ایم، رفته‌ایم. و این تراژدی نسل ماست.

یاد فرهاد و راه انسانی و زیبایی در موسیقی مدرن، پر رهرو باد.

-
- (۱) شنبه‌هایی که واقعا روزهای بدی شدند. فرهاد جمعه درگذشت و خبرش در روز شنبه همه جا پیچید.
- (۲) در اینجا شایسته است یاد هم از شهیار قنبری و صدای گرمش، و نیز شعرهای زیبا، انسانی و دلنشینش نمود، که در بیشتر ترانه‌های فرهاد تجلی یافته است. عمر او دراز باد.
- (۳) «ای کاش آدمی وطنش را همچون بنفشه‌ها می‌شد با خود ببرد هر کجا که خواست» شعر از شفیعی کدکنی شاعر معاصر می‌باشد.